

تحلیل «رویکرد روشنفکری» در اشعار ناصر خسرو قبادیانی

۱- مرتضی هادیان

۲- عبدالحسین فرزاد

چکیده

این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای به تبیین مؤلفه‌های جنبش خردگرای ایرانی-شعوبیه- و مفهوم روشنفکری می‌پردازد و در پی پاسخ به این پرسش‌هاست: رویکرد روشنفکری ناصر خسرو چگونه صورت‌بندی می‌شود و اندیشه‌های او در دیوان قصاید تا چه اندازه با جنبش فکری شعوبیه نزدیک است؟ و شیوه ایفای نقش روشنفکری ناصر خسرو در زمینه‌ی تاریخ سیاسی- اجتماعی ایران آن روزگار چگونه است؟ رویکرد روشنفکری ناصر خسرو در دو بحث نظری و نقش عمل‌گرایانه‌ی روشنفکری قابل تحلیل است. ژرف‌ساخت روشنفکری در آراء ناصر خسرو بر مبنای اندیشه‌ی خردگرایانه‌ی ایرانی شکل می‌گیرد و بر همین اساس در دفاع از حقوق و مقام انسان، معتقد به آزادی اراده، خردگرایی، تکریم مقام انسان و فردیت است. ناصر خسرو برای برون رفت از وضعیت نامطلوب روزگار، اندیشه‌های روشنگرش را طرح می‌کند. مهمترین نقش‌های روشنفکری ناصر خسرو در سه ساحت سیاسی-اقتصادی، فرهنگی و دینی در تقابل با قدرت سیاسی سلاطین سلجوقی و دستگاه عقیدتی خلفای بغداد، قابل تحلیل است. او تلاش می‌کند با یادآوری داشته‌های فرهنگی و تلاش برای بازگشت به خویشتن به احیای هویت بپردازد. موانع از دیگر نقش‌های روشنفکری او نقد موانع آزادی، نواندیشی دینی، اعتراض به سلطه‌ی سیاسی سلجوقی و حاکمیت عقیدتی خلافت عباسی است.

کلید واژه‌ها: روشنفکر، شعوبیه، ناصر خسرو، دیوان قصاید.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب (نویسنده مسئول)

Email: hadeyan@stu.iaut.ac.ir

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۰/۲۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۲/۱۶

۱-مقدمه

با توجه به رشد اندیشه و مطالبات، نیازها و حقوق انسانی در جوامع، جریان روشنفکری رخ می‌دهد و کسانی به نام روشنفکر پیش‌برنده آن جریان هستند که نسبت به وضعیت سیاسی و فرهنگی و نیز آینده‌ی اجتماع خود حساسیت و احساس مسئولیت بیشتری دارند و تلاش می‌کنند که آرمان «آزادی» را با ارائه اندیشه‌ها و ایده‌هایشان محقق سازند. تفاوت شرایط زمانی و مکانی رسالت روشنفکران را تعیین می‌کند که مانعی برای ارائه تعریفی با مصداقی معین و مشخص از روشنفکر است. در کتاب‌ها شاهد تعاریف متنوعی از روشنفکر هستیم و هر کدام مصداقی از مصداق روشنفکر را نمایانده‌اند (احمدی، ۱۳۸۷: ۳۶-۵۶). در تعریفی دیگر روشنفکر کسی است که خود را در مواجهه با سه نیروی نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی می‌بیند و به تعدیل سرکشی قدرتی که هر یک از آن‌ها در ذات خود دارند؛ می‌پردازد. در صورتی این رویارویی به نقش روشنفکری تبدیل می‌شود که در دفاع از حقوق مادی و معنوی انسان _در مفهوم کلی آن_ باشد. در این ترسیم روشنفکران کسانی هستند که «بر اساس اصول جهانی عمل می‌کنند؛ اصولی که طبق آنها تمام افراد بشر حق دارند از قدرت‌های دنیوی یا از ملت‌ها بخواهند که معیارهای شایسته‌ی آزادی و عدالت را پاس بدارند؛ و این‌که با جسارت بر نادیده گرفتن عمدی یا غیر عمدی این معیارها شهادت داد و با زیر پا نهادن [آزادی و عدالت] به مبارزه برخاست.» (سعید، ۱۳۸۳: ۳۱). روشنفکر در مقابل نظام سیاسی و اقتصادی، معترض و منتقدی برای تحقق آزادی و برابری است. و در مواجهه با نظام فرهنگی، پرسش‌گر است. پرسش در آنچه که فکر و روح آدمی را مسخ کرده و مانع زیستن مبتنی بر عقل می‌شود. گرامشی (Antonio Gramsci) روشنفکران را کسانی می‌نامد که «در نظم دادن به دستاوردهای فرهنگی جامعه (یعنی در تولید، توزیع و انتظام دانایی) نقش اصلی دارند.» (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۰۲) اهمیت و ضرورت وجود آنان در این است که «هیچ انقلاب بزرگی... بدون حضور روشنفکران شکل نگرفته... روشنفکران پدر و مادران جنبش‌ها بوده و مسلماً پسران و دختران آن‌ها و حتی برادرزادگان و خواهرزادگان آن‌ها.» (سعید، ۱۳۸۳: ۳۰)

- جنبش خردگرای ایرانی: در تاریخ تفکر ایران پس از اسلام خیزش خردگرایانه ایرانی به وقوع پیوست که بر انسان‌گرایی تکیه می‌کرد. جنبش خردگرای ایرانی «شعوبی» با ماهیتی انسان‌گرایانه برای تحقق «برابری حقوق ایرانی» پیدا شد و در پی اعتبار و رسمیت بخشیدن به مقام و کرامت انسانی بود. با به پایان رسیدن روزگار خلافت خلفای راشدین، بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس

دولت عربی محض تأسیس شد که از هر حیث مخالف با دین مبین اسلام بود. رفتار سیاسی و اجتماعی آنان با ملل غیر عرب مبتنی بر تبعیض بود و با معیارهای انسانی مغایرت. آنان نژاد پرستانی بودند که در فضیلت نهادن خود بر سایر اقوام، ایرانیان و ملل دیگر را «موالی» می خواندند. نتیجه اعمال ستمگرائه اعراب آن شد که خیزش های سیاسی و مذهبی با هدف براندازی دولت و سیادت عربی شکل گرفت. نتیجه سختگیری ها و تعصبات و فضل فروشی های عرب بنی امیه این شد که ایرانیان، گرد یکدیگر جمع شوند و به مدد فکر روشن و یاری شمشیر تیز، حکومت پر اقتدار بنی امیه را خاتمه دهند و برای تجدید حیات عظمت دولت دیرین ایرانی جنبش عدالت خواهانه و عرب ستیزانه شعوبی را تا قرن ششم و هفتم یعنی سقوط عباسیان ادامه دهند. جنبش خردگرای «شعوبیه» بزرگترین نهضت فرهنگی-سیاسی ایرانی است که علیه سلطه و سیادت اعراب بر جان و اموال ایرانیان به پا خاست. دست به مبارزات سیاسی-فرهنگی زد و به انقراض دولت و سیادت حکمرانان عرب انجامید. «جنبش شعوبیه، خیزشی خردگرایانه بود که بر مبنای تفکر انسان سالاری، با پشتوانه دینی و استعانت از آیهی مشهور قرآن مجید، جامعهی اعتماد به نفس از دست دادهی ایران آن روزگار را به تفکر واداشت. تا آنجا که مردمان با ایمان، از دین پرستی به حق پرستی روی آوردند و سوءتفاهمی که سران و سلاطین و برخی زاهدان سالوس برای مردم کوچه و بازار ایجاد کرده بودند، به کنار زدند.» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۲۰) در واقع انسان گرایی ایرانی منادی آزادی و واگذاری حقوق مادی و معنوی انسان بود که تفکر یکسونگر و مطلق اندیش نظام های سیاسی و دینی خلافت بغداد آن را نادیده می گرفت. این جنبش روشنفکری سعی داشت با بیان تعالیم اصیل اسلامی حقوق طبیعی پایمال شدهی انسان ایرانی را به وی بازگرداند. «این نهضت از اوایل قرن دوم هجری بلکه پیش از آن شروع و دنبالهی آن تا قرن ششم هجری کشیده شد. پیدایش مسلک شعوبیه، جنبشی بزرگی در عالم اسلام و عرب ایجاد کرد و تغییرات عمیقی در کلیهی شئون سیاسی، فکری و ادبی... پدید آورد و کار به جایی رسید که جمع کثیری از هر طبقه و ملتی حتی از جنس عرب به این فرقه پیوستند» (ممتحن، ۱۳۸۵: ۱۸۸). شعوبیه در همهی فرقه های اسلامی بویژه معتزلی، خوارج، شیعی و... تاثیر گذار بود «و عقیدهی ضد عربی که در فرقه ها و مذاهب اسلامی به وجود آمده بود، غالباً در اثر شعوبیه بود. به علاوه بعضی از شعوبیه خود داخل فرق خوارج، معتزله، شیعه، سنی و... بودند و در هر فرقه ای که داخل می شدند به طرق مختلف مشغول نشر و دعوت می شدند و از این رهگذر در تمام فرق و نحل، آثار نمایانی [در زمینه های ادبی، عرفانی، فلسفه و...] از خود باقی گذاشتند».

(همان: ۲۱۶) در واقع می‌توان گفت در همه‌ی فرقه‌های مذهبی و فکری، حتی غیر ایرانی تاثیرگذار شد. ایرانیان در کسوت ادبیات، عرفان و... با تاثیر از این نهضت بر ضد اندیشه و سیاست‌هایی که حقوق انسان را پایمال می‌کرد، به ابراز اندیشه‌های خود می‌پرداختند.

-حاکمیت سیاسی و عقیدتی عصر ناصر خسرو: زمانه‌ی ناصر خسرو، روزگار حاکمیت سیاسی سلجوقیان غیر ایرانی و حاکمیت سیاسی و فکری خلفای عباسی بر ایران است، روزگاری که سلجوقیان و عباسیان به پشتوانه‌ی یکدیگر و اشتراک در اهداف سیاسی، مدارس را تأسیس می‌کنند که در آن به ترویج اندیشه‌ی جبرگرایانه و مبارزه‌ی فکری علیه سایر جنبش‌های عقلی می‌پردازد. زمانه‌ای که ساختارهای فرهنگی و نظام‌های ارزشی بویژه هویت ایرانی در معرض خطر نابودی و دگرگونی بود. اسلامی ندوشن، اوضاع آن روزگار را چنین توصیف می‌کند «اتحاد غزنه و بغداد که از زمان محمود بر ایران سایه افکنده، یک دوره‌ی انحطاط فکری و مغزی را آغاز کرده است، که در زمان سلجوقیان ادامه می‌یابد. ترک‌های سلجوقی که از تمدن بیگانه‌اند؛ چه برحسب خشکی و تعصبی که بر نژاد و قبیله‌ی آنها حاکم است و چه بنا به حسابداری سیاسی که دوام حکومت خود را در همدستی با بغداد می‌بیند، جز این راهی ندارد که انحطاط را به جلو برانند.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۵: ۳۳-۳۴) در این روزگار که دین ملعبه‌ای بود برای تداوم قدرت حاکمان سیاسی، ناصر خسرو با بیان اندیشه‌های نوین دینی در جریان نشر دعوت باطنیان در خراسان پرداخت. «بعد از آشکار شدن عقاید ناصر خسرو از همه طرف، یعنی به وسیله‌ی فقها و امرا و حتی خلیفه‌ی عباسی نسبت به او اظهار کمال عناد می‌شده است. چنان که وی را بر منابر لعن می‌کرده‌اند و رافضی و قرمطی و معتزلی می‌شمردند و مهدورالدم می‌دانستند و با آنکه او را غالباً به ترک طریقه‌ای که در پیش گرفته بود؛ دعوت می‌کردند ولی از راهی که برگزیده بود باز نمی‌گشت و هم چنان در اعتقاد خود باقی و پایدار بود.» (صفا، ۱۳۸۱؛ ج ۲: ۴۵۲)

۱-۱- بیان مساله و سوالات تحقیق

ایران سرزمینی میان سرزمین یونانیان، امپراتوری روم، صحاری عرب و ملل آسیای مرکزی است که در تاریخ خود از هر سه سو متحمل شکست نظامی شده؛ هخامنشی توسط اسکندر مقدونی، ساسانیان از اعراب، سلسله‌های نیمه مستقل ایرانی تازه پاگرفته از ترکان آسیای مرکزی مغلوب گشتند. هر یک از آنان برای قرن‌ها بر ایرانیان حکم راندند. در این میان حقوق انسانی پایمال شد.

سختگیری‌های سیاسی و اجتماعی را اعمال می‌کردند و مانع هرگونه آزادی و تنوع فکری بودند. با توجه به خسارت اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی شکست‌ها، «آزادی» و «عدالت» از دیرباز آرزوی دیرینه ایرانیان بوده و در فرهنگ و ادبیات سیاسی ایرانی آشکارا نمود یافته است. ناصر خسرو شاعر ایرانی روشنفکری است که روزگارش با عصر سلطه سلاطین سیاسی غیر ایرانی سلجوقی و حاکمیت فکری خلفای عباسی در بغداد مصادف است. او وضعیت اجتماعی و سیاسی روزگارش را به درستی درک کرده و همواره بر آن بود که برای برون رفت از آن وضعیت نامطلوب، اندیشه‌های روشنگرش را طرح کند. «شعوبیه دو شاخه‌ی اصلی در ایران داشت که در ادبیات و شعر ما تا قرن‌ها ادامه داشت. شاخه‌ی نخست در حوزه‌ی عرفان و تصوف.. [و] شاخه‌ی دوم شاخه‌ی خردگرایی بر مبنای دانش بود.» (فرزاد، ۱۳۸۴: ۱۷۵) در نحله‌ی خردگرایانه؛ شاعرانی چون کسایی، فردوسی، ناصر خسرو، خیام و... با عقلانیت، تأویل گرایی، توجه به حکمت ایرانی پیش از اسلام، احترام به آزادی آدمی و نغی جبرگرایی، ایده‌های نوینی را در تاریخ تفکر - با تأثیر از شعوبیه - در ردّ عوامل ستمگری ارائه دادند. ناصر خسرو قبادیانی با گرایش به مذهب اسماعیلی که از مذاهب اپوزیسیون مذهب رسمی بود « در اواخر قرن یازدهم میلادی، خردگرایی اومانیستی ایرانی (شیعی) را با نوعی واقع‌گرایی درآمیخت و نخستین نقد اجتماعی و سیاسی را در ادبیات ما پی‌ریزی کرد. » (همان: ۱۷۸) از این رو این مقاله در پی این است که به این پرسش‌ها پاسخ دهد: صورت‌بندی ایستارها و ژرف ساخت روشنفکری در نظام‌فکری حکیم ناصر خسرو قبادیانی چگونه است؟ تا چه اندازه واجد ویژگی روشنفکری است و چگونه به ایفای نقش روشنفکری می‌پردازد؟

۲-۱- اهداف و ضرورت تحقیق

هدف این مقاله کمک به شناخت آراء روشنگر ناصر خسرو در زمینه‌ی تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران عصر سلجوقی و خلفای عباسی است و با تحلیل رویکرد روشنفکری، جهت‌گیری‌های سیاسی، اجتماعی و دینی وی را ارزیابی می‌کند. با تحلیل اشعار ناصر خسرو بر اساس مؤلفه‌های جنبش فکری خردگرایی ایرانی و دیگر زمینه‌های تاریخی در ایران و جهان اسلام ابعاد تازه‌ای از آراء و اندیشه‌های ناصر خسرو واکاوی می‌شود.

۳-۱- روش تحقیق

روش پژوهش مقاله، تبیینی - تحلیلی است و با تحلیل شواهد درون متنی انجام می‌شود.

۴-۱- پیشینه تحقیق

کتب و مقالاتی متعددی در باره‌ی اشعار و اندیشه‌های ناصرخسرو تألیف شده است که به معرفی مهمترین آنها بسنده می‌شود: کتاب «تحقیقی در احوال ناصر خسرو قبادیانی» به اهتمام عزیزالله علیزاده در سال ۱۳۶۲ از سوی انتشارات فردوس به چاپ رسیده است. این کتاب در اصل دیباچه دیوان ناصرخسرو است که مرحوم تقی زاده در سال ۱۳۰۵ منتشر کرد. در این اثر علاوه بر احوال و زندگی شاعر، به معرفی عقاید و افکار مذهبی شاعر نیز می‌پردازد. نویسنده‌ی کتاب «فلسفه‌ی اخلاقی ناصر خسرو و ریشه‌های آن» فیروز شیرزمان می‌باشد که آن را در سال ۱۳۷۱ توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به چاپ رسانده است. در باره‌ی عقاید و اندیشه‌های فلسفی ناصرخسرو مباحث سودمندی را ارائه کرده است. این کتاب اصول فلسفی در سخنان ناصرخسرو و معرفی و خاستگاه این اصول را نیز واکاوی می‌کند. کتاب «تحلیل اشعار ناصرخسرو» تألیف مهدی محقق، در سال ۱۳۶۸ از سوی انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. در این کتاب به بررسی عقاید و نظرات حکیم ناصر خسرو، در باب شعر و شاعر، سخن و سخنوری پرداخته شده است. همچنین در مورد احوال و افکار شاعر، معرفی اقتباسات وی از آیات، احادیث، امثال و اشعار عرب و شرح پاره‌ای از ابیات مشکل دیوان، مباحثی چون علوی بودن شاعر، چهره‌ی دینی او و... ارائه شده است. عبدالحسین فرزاد در مقاله‌ی «نقد و بررسی اندیشه خردگرایی و آزاد اندیشی در شعر متنبی شاعر عرب و ناصرخسرو قبادیانی» که در سال ۱۳۸۴ در مجله علمی پژوهشی شناخت؛ شماره ۴۵ و ۴۶ به چاپ رسیده است؛ به بیان وجوه مشابه اندیشه‌های خردگرایانه این دو شاعر می‌پردازد و نمونه‌هایی از آزاد اندیشی در اشعار آنان ارائه می‌نماید. مقاله‌ی «ناصرخسرو نیای نواندیشی دینی» با نگارش محمود درگاهی در فصل نامه‌ی نامه‌ی پارسی؛ در سال ۱۳۸۲ پیاپی ۲۹، برخی مؤلفه‌هایی نواندیشی دینی در اندیشه ناصرخسرو را بررسی می‌کند. پرسشگری مهمترین ویژگی نواندیشی دینی معرفی می‌کند. همچنین مقالات زیادی درباره‌ی افکار و اندیشه‌های او نیز منتشر شده است که برگزیده آنها مقالاتی است که در کنگره‌ی جهانی ناصر خسرو ارائه شد و در سال ۱۳۵۵ از سوی انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد با عنوان «یاد نامه‌ی ناصرخسرو قبادیانی» چاپ گردید. اگرچه در آثار مذکور، به آراء و عقاید ناصرخسرو پرداخته شده است؛ اما جنبه نوآوری این مقاله در آن است که با رویکردی بینارشته‌ای آراء

روشنفکری ناصر خسرو را در بستر تاریخ سیاسی - اجتماعی تحلیل می‌کند و از نگاهی متفاوت و نو آراء ناصر خسرو را بررسی می‌کند.

۲- بحث و بررسی

در تحلیل « رویکرد روشنفکری » در دو بخش « ژرف ساخت روشنفکری » در آراء و « نقش روشنفکری » ناصر خسرو تقسیم می‌شود. در ابتدا مبانی یا « ژرف ساخت روشنفکری » در دیدگاه او تبیین می‌شود در این صورت « نقش روشنفکری » به مثابه روساخت و اقدام کاربردی بررسی می‌شود.

۱-۲- ژرف ساخت روشنفکری در آراء ناصر خسرو قبادیانی

خردگرایی، تکریم مقام انسان، فردیت، اعتقاد به اختیار، ژرف ساخت اندیشه‌ی انسان‌گرایانه را در آراء ناصر خسرو تشکیل می‌دهد. این مؤلفه‌ها مبنایی برای ارائه نقش عمل‌گرایانه‌ی روشنگرش فراهم می‌آورد:

-خردگرایی: جنبش انسان‌گرایی در فضا و زمینه‌ی عقلانیت شکل می‌گیرد. بدون در نظر گرفتن این مؤلفه نمی‌توان برای روشنفکر و عمل روشنفکرانه، تصویری قائل شد. در اینجا مقصود از عقل گرایی قدرت و توان آن قوه و نیروی انسانی که قادر به تفکیک خوب و بد، حل مسائل ذهنی و تحلیل و استنتاج فکری است. از معانی دیگر «استقلال معرفت عقلانی در وصول به حقایق؛...[یا] استقلال و بی‌نیازی آدمی در امر شناخت...[یا به] معنای خود اتکایی عقل (مبتنی بر داده‌های حسی) برای شناخت حقایق، تحصیل سعادت‌مندی، ترقی، رفاه و آزادی فرد و جامعه[است]». (اخلاق، ۱۳۸۸: ۱۲۲ - ۱۳۸) عقل راهنمای ما به واقعیت‌بینی و واقعیت‌گرایی (رئالیسم) است. عقل که واقع‌نماست، شناختی به انسان ارائه می‌دهد که او را از گرفتار شدن در دام توهم و ایدئالیسم می‌رهاند و وی را به حقایق متقرب می‌سازد. اندیشه‌های جزمی که ادعای «دستیابی به حقیقت مطلق» دارد؛ انسان را از واقعیات دور و دورتر می‌کند. اما عقل با واقف بودنش بر محدودیت‌های شناختی خود «تقرب به حقیقت» را جایگزین «دستیابی به حقیقت مطلق» کرده و تمامی اندیشه‌های جزمی را با این اصل به چالش می‌کشانند. «خرد برای همه‌ی افراد بخرد، همه‌ی ملل، همه‌ی ادوار و همه‌ی فرهنگ‌ها یکی است. از تغییر‌پذیری اعتقادات دینی و دستورات و معتقدات اخلاقی گرفته تا عقاید تئوریک و احکام قوه‌ی فهم می‌توان عنصری پایدار و استواری بیرون کشید که فی‌نفسه پایدار است و همین یگانگی و پایداری است که ذات واقعی خرد را بیان می‌کند.» (کاسیرر، ۱۳۸۹: ۵۹) با این حال عقل

وجه مشترک بشر است؛ به تعبیری دیگر اشتراک در اصل «وحدت عقل بشری». در اندیشه‌ی ناصرخسرو عقل دارای اهمیت ویژه‌ای برای شناخت است. او عقل را وسیله شناخت و تمیز نیک و بد و حق و باطل می‌داند؛ زیرا عقل مایه‌ی تفکر است و انسان را درستی هدایت می‌کند:

عقل ز بهر تفکرست در این باب بر تن و جان تو، ای پسر، سر و سالار
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۲۵۸)

عقلست به سوی صواب رهبر با راه برت چون به خار خاری ؟
(همان: ۲۹)

همی گوید اندر نهان هر کسی را که چون آن چنین است و این نیست چون آن
(همان: ۸۴)

در نگاه ناصرخسرو خرد، آدمی را از گرفتار شدن در دام مصیبت‌ها مصون می‌کند، یا همچون کشتی‌ای است که آدمی را از غرق شدن در مصائب و مشکلات زندگی می‌رهاند:

خرد از هر خللی پست و ز هر غم فرجست خرد از بیم امانست و ز هر درد شفاست
(همان: ۲۱)

کشتی خردست دست در وی زن تا غرقه نگردي اندرین دریا
(همان: ۱۸۳)

ناصرخسرو بر اعتقاد به شناخت مبتنی بر عقل تأکید می‌ورزد. این مؤلفه در اندیشه ناصرخسرو، در نقش‌های روشنفکری وی بازتاب آشکاری دارد تا بر مبنای فهم عقلانی به دیدگاه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی می‌پردازد.

-تکریم مقام انسان: همان گونه که آمد جنبش خردگرای ایرانی (شعوبی) تا قرن ششم ادامه یافت و در برابر سنت‌های نادرست که بر ایرانیان از همان آغاز تحمیل می‌شد. مبارزه می‌کرد. این جنبش هرگونه سعی می‌کرد به انسان مقام و اعتبار بخشد؛ زیرا حاکمیت غیر ایرانی حقوق انسانی را نادیده می‌گرفت. عقیده به انحراف رفته‌ی حاکمیت به واسطه‌ی عصیانی که داشتند، دیگران را از حقوق اولیه انسانی محروم کردند. ناصرخسرو از خاندان بزرگ خراسانی است؛ به عنوان یکی از

مهمترین نمایندگان مخالف این شیوهی اندیشه و سیادت؛ فضیلت را معیار ارزش انسانی می‌داند. او آنانی را که به خون و نژاد خود افتخار می‌کنند، می‌نکوهد و به باد تمسخر می‌گیرد:

گویی که از نژاد بزرگانم گفتاری آمد تو نه کرداری
بی فضل کمتری تو ز گنجشکی گرچه ز پشت جعفر طیاری
بیچاره زنده‌ای بود ای خواجه آنک او ز مردگان طلبد یاری
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۴۸۹)

از نگاه ناصر خسرو خرد نماینده و رسول خداوند در وجود آدمی است که او را برای جستجو و تقرب حقیقت یاری می‌دهد؛ بنابراین می‌توان گفت که انسان در این نوع نگرش، موجودی پاک و خدایی است:

خرد کو رسول خداست زی تو چه خوانده ست بر تو از این باب؟ بر خوان
از این در به برهان سخن گوی با من نخواهم که گویی فلان گفت و بهمان

(همان: ۸۴)

روشنفکران ایرانی بر اصالت انسان تأکید می‌ورزیدند و تلاش می‌کردند که با باور برتری نژادی مبارزه کنند؛ اما با توجه به تفاوت در زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی روزگار ناصر خسرو و تاریخ روشنگری غرب طرح این مسئله می‌تواند تفاوت‌هایی در پی داشته باشد. در روزگار ناصر خسرو آشکار است که به دلیل زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی، آنان که دارای اموال و املاک بوده‌اند به داشته‌های مادی و نژاد خود افتخار می‌کرده‌اند و دیگران که از نعمات دنیوی بی بهره بوده‌اند، خوار و بی‌مقدار دانسته‌اند. پس ناصر خسرو کسانی را که اصل انسان نادیده می‌انگارند؛ سرزنش می‌کند. در واقع ارج نهادن به مقام انسان در ابیات وی معلوم و روشن است. او بدون توجه به داشته‌های مادی به انسان می‌نگرد و حتی انسان را موجودی خدایی می‌نامد. می‌توان بیان داشت که ناصر خسرو معیار دیگری از اصالت انسان بر مبنای تعالیم اصیل اسلامی را ارائه می‌دهد.

- **فردیت:** جنبش خردگرای ایرانی در مقابل جمع‌گرایی نظام سیاسی حاکمیت غیر ایرانی و دینی خلفای بغداد که در آن حقوق خصوصی و نیازهای فردی نادیده گرفته می‌شد. به اصالت انسان تأکید می‌ورزید و از این راه سعی می‌کرد حقوق پایمال شده‌ی انسان را به وی بازگرداند. در اینجا «منظور از فردگرایی در منظر فلسفی، نوعی انسان‌شناسی است؛ که به فرد استقلال و شخصیت می‌دهد... [اصالت فرد]؛ بدان مفهوم نیست که جنبه‌ی اجتماعی و زندگی بشر نادیده گرفته می‌شود...

اعتقاد به ارزش والای فرد و اعتقاد به حقوق و آزادی‌های فردی، حق مالکیت و تأمین جانی و مالی، که ریشه در قانون طبیعی یا حقوق دارد، در فردگرایی متبلور می‌باشد.» (نوروزی، ۱۳۷۶: ۳۰) در این صورت رفته رفته انسان در زندگی‌اش می‌تواند قادر به نمایش توانایی‌ها و استعدادهای ذاتی‌اش باشد. این مؤلفه به انسان به آن اندازه ارج می‌نهد که بدون داشتن اصالت و نژاد خانوادگی با تکیه بر توانایی‌های فردی از صاحب نامان روزگار خود شود. اصالت انسان در اندیشه‌ی ناصرخسرو مبتنی بر توانای‌های فردی است. او اصالت را در نژاد و داشتن ملک و تبار نمی‌داند و آنان که به این موارد می‌نازند، سرزنش می‌کند:

آنکه به تبار بود، پورا یکسر همه ناز و افتخارم

و امروز به من کند همی فخر هم اهل زمین و هم تبارم

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۷۳)

اصالت انسان در این اندیشه به داشته‌ها و توانایی است که خود کسب می‌کند. داشته‌هایی اصیل مانند هنر به آدمی جایگاهی والا می‌بخشد. از این رو ناصرخسرو هنر را برتر از نژاد می‌داند:

فرزند هنرهای خویشان شو تا همچو تو کس را پسر نباشد

و آنکه که هنر یافتی، بشاید گر جز هنرت خود پدر نباشد

(همان: ۳۵۹)

ناصرخسرو بر آن است که همه‌ی انسان‌ها با هم برابرند و از بوستان خداوند هستند؛ اما سخندانی از ویژگی‌هایی است که به انسان اصالت می‌بخشد و وی را از دیگران ممتاز می‌سازد:

سخن پدید کند کز من و تو مردم کیست که بی سخن من و تو هر دو نقش دیواریم

جهان، خدای جهان را مثل چو بستانی ست که ما به جمله درین بوستان چو در اشجاریم

بیای تا من و تو هر دو ای درخت خدا، ز بار خویش یکی چاشنی فروباریم

(همان: ۷۰)

بنابراین در دیوان ناصرخسرو انسان با آراسته شدن به هنر و سخندانی و ... فردیت می‌یابد. از این رو انسان بدون داشته‌های مادی همانند مال و ملک می‌تواند به جایگاهی والا و ارزشمند نائل شود و صاحب اصالت و اعتبار شود.

-اختیارگرایی: قدرت شناخت فهم امور و توانایی فردی؛ آزادی و اختیار را به انسان تفویض می‌کند. در واقع اختیار و آزادی معنا دهنده و اعتبار بخش آدمی‌اند. ناصرخسرو در مقابل تفکر

جبرگرایی، انسان را موجودی آزاد می‌شمارد و به آزادی‌اش اعتبار می‌بخشد. در مسئله جبر و اختیار مانند سایر فرق شیعه معتقد حدیث مشهور «لا جبرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ» (مجلسی، ج ۴، ۱۴۰۴ : ۱۹۷) است. او در این باره می‌گوید:

به میان قدر و جبر ره راست بجوی که به نزد عقلا جبر و قدر درد و عناست

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۲۱)

در دیدگاه ناصر خسرو اگر انسان در انجام اعمال خود آزاد نباشد، «وعد و وعید» خداوند و انذار و تذکار او دیگر بی‌معنا و عبث خواهد بود. ناصر با این برهان به اثبات اختیار می‌پردازد:

از پس آنکه رسول آمده با وعد و وعید چند گویی که بد و نیک به تقدیر و قضاست؟
گنه و کاهلی خود به قضا بر چه نهی که چنین گفتن بی‌معنی کار سفهاست
گر خداوند قضا کرد گنه بر سر تو پس گناه تو به قول تو خداوند تراست

(همان: ۲۰-۲۱)

همچنین بدون وجود آزادی، رسیدگی به اعمال در «روز حساب» نیز کاری بیهوده خواهد بود: اینت گوید «همه افعال خداوند کند کار بنده همه خاموشی و تسلیم و رضاست»

و آنت گوید «همه نیکی ز خداست ولیک بدی ای امت بدبخت همه کار شماست»
و آنکه این هر دو مقررند که روزیست بزرگ هیچ شک نیست که آن روز مکافات و جزاست
چون بود عدل بر آنک او نکند جرم، عذاب؟ زی من این هیچ روا نیست اگر زی تو رواست
(همان: ۲۲)

در نزد ناصر سرنوشت آدمی در دست خود اوست. او به آزادی عمل، این چنین رسمیت می‌دهد:

به دست من و تست نیک اختری اگر بد نجوئیم نیک اختریم
اگر دوست داریم نام نکو چرا پس نه نام نکو گستریم؟
(همان: ۵۰۴)

ناصرخسرو بر حدّ میان جبر و اختیار عقیده دارد. از این رو در نگاه او انسان در انجام اعمال و کردار آزاد است؛ در غیر این صورت نیکی‌ها و بدی‌های وی بیهوده خواهد بود و روز حساب - قیامت - بی‌معنا می‌شود. از سوی دیگر در این شیوه اندیشه، انسان از توانایی‌هایی برخوردار است که وی را قادر می‌سازد که به تنهایی بر حیات خویش مسلط شود.

۲-۲- نقش روشنفکری ناصر خسرو

نقش روشنفکران را باید با در نظر گرفتن زمینه‌های اجتماعی و سیاسی بررسی کرد؛ چرا که پیشینه‌ی تاریخی و مطالبات اجتماع از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر متفاوت است و نگرش‌ها هم در تحول‌اند. پس ویژگی‌های روشنفکران می‌تواند از زمانی به زمانی یا از مکانی به مکانی دیگر متغیر باشند. ناصر خسرو نیز احوال روزگارش را نیک درک نموده و با دقت و تأمل به پیرامون خود هر آن چه از سیاست، اجتماع و فرهنگ را که از معیار عقل انحراف داشته را نقد می‌کند. برای نمونه او تصویری از اسلام ارائه می‌دهد که از خرافه و هرگونه اعتقاد تقلیدی پاک است. از طرف دیگر برای برون رفت از وضع موجود ایجاد شده از سوی دستگاه خلافت و حاکمیت سلاطین سلجوقی، در پی احیای هویت ایرانی بر می‌آید و سعی می‌کند که ایرانی را به فرهنگ و داشته‌های فرهنگی خود متوجه کند. بنابراین نقش روشنفکری ناصر خسرو در اعتراض به حاکمیت سیاسی سلاطین سلجوقی، دستگاه دینی خلافت و تلاش برای احیای هویت و آزادی ایرانیان شکل می‌گیرد.

نقش سیاسی در رویارویی با قدرت سلاطین سلجوقی و دستگاه خلافت بغداد: نقش روشنفکر «بازنمایی درد مشترک ملت خودی، شهادت دادن بر رنج و مصائب ملت‌ها، تأکید بر حضور و تحکیم خاطره آن چیزی است که روشنفکر باید وظیفه‌ی انجام دادن آن را بر عهده بگیرد... وظیفه روشنفکر این است که بحران را به صراحت تعمیم بخشد، چشم‌انداز انسانی گسترده‌ای از آنچه نژاد یک ملت خاص را رنج دهد، ارائه کند.» (سعید، ۱۳۸۳: ۶۱) نقش روشنفکری ناصر خسرو در بعد سیاسی دفاع از حقوق پایمال شده‌ی مردم و اعتراض به اهداف صاحبان قدرت است. این نقش ناصر خسرو در دو شاخه، تلاش برای عدالت اقتصادی و رهایی از اختناق فکری در رویارویی با قدرت سلاطین سلجوقی و دستگاه خلافت بغداد ترسیم می‌شود. برای نمونه خلافت عباسی سختگیرهای مذهبی و اختناق فکری‌ای را وضع کرده بود و هر اندیشه‌ای که با تفکر آنان مغایر بود، مُرتد اعلام می‌کردند «سلاجقه ... با شیعه و باطنیه که خلیفه بغداد را به حق نمی‌دانستند؛ مخالفت و دشمنی سخت می‌نموده و یکی از دیگری بدتر می‌دانسته‌اند.» (صفا، ج ۲؛ ۱۳۸۱: ۱۳۷-۱۳۸) همچنین در این روزگار اختلافات مذهبی و دینی به دلایل سیاسی و تعصبات کورکورانه چنان وسعت گرفته بود که «در شهرها به صورت تصادفات مذهبی تبدیل شده بود... منازعات عموماً به درگیری‌های مسلحانه و قتلها و ایجاد حریق در کوی‌های مخالف می‌گشت و بارها منجر به ویرانی شهرها نیز می‌شد.» (پیگولوسکایا، ۱۳۵۴: ۲۸۵) بنابراین آشکاراست که در عصر خلفای عباسی و

سلاطین سلجوقی، سخت‌گیری‌های دینی و مذهبی اعمال شد. مدتی تکفیر به عنوان مانوی، مزدکی و زندیق صورت گرفت و معتزلی، قرمطی و رافضی مورد اتهام بددینی واقع شدند و تدریجاً اهل فلسفه و منطق و هم جزو زندیقان و ملحدان به شمار آمدند. ناصر ناصر خسرو بی‌باکانه تندترین اعتراض‌ها را بر ستمگری سلجوقیان و خلفای عباسی بغداد که هم حاکمیت سیاسی و هم حاکمیت دینی در اختیار داشتند؛ وارد کرد. در این باره می‌گوید:

نام نهی اهل علم و حکمت را رافضی و قرمطی و معتزلی
(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۲۸۷)

روشنفکر که «منتقدی رک و صریح‌گوست» به نقد نظام فرهنگی و سیاسی می‌پردازند. با دفاع یا رد آنها در سدد یافتن راهی هست که وضع موجود را تغییر دهد. او ارزشهای اجتماعی را با «تبلیغ و آموزش و اطلاع‌رسانی» برجسته می‌کند و آنچه جامعه‌اش را در معرض مخاطره قرار می‌دهد و آنچه موجب ارتقای فرهنگی است را می‌نمایاند و راه‌های برون رفت از وضع و شرایط نامطلوب را معرفی می‌کند. او در کل پاسدار ارزش‌های فرهنگی است و جامعه را از مهالک فرهنگ و اجتماعی را می‌آگاهاند. (سعید، ۱۳۸۹: ۴۹) ناصر خسرو با صراحت بر آن است که خلفای عباسی جاهل و اهل خرافه هستند و حاکمیت آنان نامشروع است. عَلم سیاهشان را از از دیو دریافت کرده‌اند به همین دلایل، اهل دین در فغان و درگیری‌های دینی گرفتار شده‌اند:

زان روز باز دیو بدیشان عَلم زده^۳ست وز دیو اهل دین به فغان اند و در هرب
زیشان جز از محال و خرافات کی شنود آدینه^۴ها و عید نه شعبان و نه رجب؟

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۲۰۹)

بیان می‌دارد که سلاطین سلجوقی که در عمل به اسلام اعتقاد ندارند در خطبه‌هایشان بر دیو ملعون که همانا خلیفه‌ی عباسی است؛ درود می‌فرستند:

همی خوانند بر منبر ز مستی به دنیا دین فروشانند ایشان
خطیبان آفرین بر دیو ملعون به دوزخ درهمی برنند آهون (همان: ۱۴۵)

ناصر خسرو هرگونه سازش با صاحبان قدرت را نمی‌پذیرد و در خدمت آنان قرار نمی‌گیرد؛ زیرا روشنفکران «...نه گویانی هستند که با جامعه [همچنین حاکمان و اربابان عقاید] ناسازگارند و بنابراین بیگانه و تبعیدی محسوب می‌شوند و از عزت و حقوق و امتیازهای ویژه محرومند.» (سعید، ۱۳۸۳: ۷۱) از این رو درباریانی را که به قدرت دربار سلجوقی فریفته و مغرور گشته‌اند، هشدار

می‌دهد؛ که غرورشان عملی بیهوده است؛ چه روزگار گذرنده است و همچنان که دوران شکوه و عزت غزنوی به پایان رسید، دوران حاکمیت سلجوقی نیز به پایان می‌رسد:

به ملک ترک چرا غره‌اید؟ یاد کنید جلال وعزت محمود زاولستان را
کجاست آنکه فریغونیان (۲) ز هیبت او ز دست خویش بدادند گوزگانان را؟
شما فریفتگان پیش او همی گفتید «هزار سال فزون باد عمر سلطان را»

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۱۷)

بعد دیگر نقش سیاسی ناصرخسرو در روشنفکری ستیز صریح با سختگیری‌های اقتصادی است؛ زیرا تحمیل مالیات از سوی سلاطین سلجوقی، ستمی دیگر بود که بر مردم روا می‌داشتند. «پیشه-وران این دوره ... مورد انواع ظلم قرار می‌گرفتند و شحنگان و کلانتران و سرهنگان به این طبقه حتی نسبت به بازرگانان و سوداگران تجاوز و تعدی می‌کردند.» (راوندی، ۱۳۴۷؛ ج ۲: ۲۶۸) و «جمع آوری خراج به دست اتابکان و صاحبان اقطاع و دیگر فئودالهای محلی افتاد... تابعیت و وابستگی کامل رعایا به مقطع موروثی به ناچار وضع روستائیان را بدتر می‌کرد.» (پیگولوسکایا، ۱۳۵۴: ۲۸۳-۲۸۲) در این صورت ناصرخسرو برای رهایی مردم از محدودیت‌های تحمیل شده که مانع تحقق آزادی و برابری است؛ تلاش می‌کند. در واقع مدافع حقوق فردی و اجتماعی موکلانش است و از محرومیت و شکاف عمیق طبقاتی روزگار خود، زبان اعتراض می‌گشاید:

در معده ت برجان تو لعنت کند امشب نانی که به قهر از دگری بسته ای دوش
تو گردنت افراخته وان عاجز مسکین بنهاده ز اندوه زنج بر سر زانوش

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۴۱۴)

روشنفکر «خویشتن خویش را هنگامی به بهترین وجه متجلی می‌سازد که با عشق به فلسفه و اصول بی‌طرفانه‌ی عدالت و حقیقت به حرکت در آمده باشند؛ تا فساد و تباهی را به باد انتقاد گیرند. از فرو دستان دفاع کند و اقتدار معیوب ظالمانه را به مبارزه طلبند.» (سعید، ۱۳۸۳: ۲۵) از این رو ناصرخسرو اعمال و تحمیل مالیات‌های گوناگون و سنگین از سوی حاکمیت ناصرخسرو را بر آن می‌دارد که عمل سلاطین سلجوقی به گدایی منسوب کند:

گر شاه تویی ببخش و مستان چیزی تو ز شهر و روستائی
زیرا که ز خلق خواستن چیز شاهی نبود بود گدائی
یا باز شهست یا تو بازی زیرا که چو باز می‌ربائی

و آن را که به مال و جان کنی قصد خود باز نه‌ای که ازدهائی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۲۶۰)

ناصر خسرو با فهم و شناخت، علل معضلات اجتماعی و سیاسی و واکنش در برابر آنچه در تقابل با ارزشهای ابدی- ازلی جهان شمول است به مبارزه می‌پردازد. در این صورت، روشنفکران به گفته‌ی سارتر «کارشناسان دانش عملی» هستند که با درایت خویش مشکلات و مصایبی که گریبان گیر اجتماع، سیاست و فرهنگ شده است را درمی‌یابد، و آنچه را که مانع اصلاح و تغییر گردد را به سود عمومی به چالش می‌کشاند. (سعید، ۱۳۸۳: ۳۰)

-نقش فرهنگی ناصر خسرو برای احیای هویت و آزادی ایرانیان: «ایرانیان که همواره به ملیت و گذشته‌ی خود مباهات می‌کردند. بنابراین از آرمان‌ها و آمال روشنفکران ایرانی تا حمله‌ی مغول تشخیص بخشیدن به «هویت سیاسی و فرهنگی» ایران بوده که همواره عواملی از جمله «تغییر ساختارهای» اجتماعی و فرهنگی در نتیجه‌ی انتقال قدرت و حاکمیت غیر ایرانیان آن را تهدید و در آستانه‌ی نابودی قرار می‌داده است. یکی از نقش‌های مهم روشنفکری ناصر خسرو «حفظ هویت ایران در عالم اسلام، یا به عبارت دیگر، اسلام به اضافه‌ی ایران است ... این جهت‌گیری که در عمل و بیان بارور شده بود؛ نخستین سخنگوی خود را فردوسی یافت و دومین آن ناصر خسرو است.» (اسلامی ندوشن؛ ۱۳۵۵: ۳۵) برای رسیدن بدین مقصود، ناصر درصدد ترویج و تبلیغ راهکارهایی است که به مدد آن بتواند اندیشه‌ی آزادی‌خواهانه و هویت بخشی در دو حوزه‌ی احیای فرهنگی و استقلال سیاسی محقق سازد. تفکرات سیاسی که درستیز با سلطه‌ی سلجوقی و خلافت بغداد جلوه یافته است و بدان اشاره‌هایی شد. ناصر، نژاد ایرانی را برای مخاطبانش یادآوری می‌کند و خود را از آزادگان (ایرانی خالص) می‌داند. تأسف می‌خورد که سرزمین آزادگان اکنون به دست سلاطین سلجوقی افتاده است. گذشته از بیگانگی، مخالفت دیگر او با آن‌ها بدان سبب است که می‌بیند با همداستان غیرایرانی خود-دستگاه خلافت بغداد- انحطاط عقیدتی و فرهنگی به بار آورده‌اند. به همین علت از عصر سامانیان که واجد سامان بهتری بوده است؛ با حسرت یاد می‌کند:

«جهانا من از تو هراسان ازانم که بس بد نشانی و بد همنشینی

بر آزادگان کبر داری و لکین ینال و تگین را ینال و تگینی

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۳۵)

«خراسان زال سامان چون تهی شد همه دیگر شدش احوال و سامان» (همان: ۵۴)

بنابراین امرای سلجوقی را دونانی می‌نامد که سرزمین آزادگان ایرانی را مأوای خود ساخته و با جور و تحمیل فلاکت بر مردم به امارت رسیده‌اند:

خراسان جای دو نان گشت، گنجد به یک خانه درون، آزاده و دون؟
که اوباشی همی بی خان و بیمان درو امروز خان گشتند و خاتون

(همان: ۱۴۴)

از جلوه‌های دیگر در اشعار او اشاره‌ی نیک به شاهان گذشته‌ی ایران و توجه به پیشینه‌های تاریخی است که در دیوان قصاید بازتاب گسترده‌ای دارد به عنوان نمونه، ناصرخسرو گاه از زبان زرتشت به بیان مقاصد فکری خود می‌پردازد:

گردن از بار طمع لاغر و باریک شود این نبشته ست زرادتشت سخندان در زند

(همان: ۴۰۳)

و نیز در اشعار خود از عقاید و گفته‌های زرتشتیان برای استناد گفته‌های خود استفاده می‌کند:

کز بدیها خود پیچد بد کنش این نبشته ستند در استا و زند
چند ناگاهان به چاه اندر فتاد آنکه او مر دیگری را چاه کند

(همان: ۴۳۴)

برای آزادی و تحقق هویت ایرانی بر دانایی تأکید می‌ورزد، زیرا دانایی پرده‌ی جهل را در برابر دیدگان کنار می‌نهد و باعث دیدن و درک حقایق موجود می‌شود و دانش را وسیله‌ی چیرگی بر چرخ و مایه‌ی جاودانگی می‌داند:

سر از چرخ نیلوفری برکشیم به دانش که داننده و با فریم
به دانش رگ مرگ و زنگار جهل زبن بگسلیم و ز دل بستریم

(همان: ۵۰۴)

آنچه روشنفکر را به مردم نزدیک می‌سازد؛ وجوه اشتراک در آمال و آرزوها و نیز مخالفت با دشمن مشترک است. پس «روشنفکر نمی‌تواند آزاد باشد، بی‌آنکه دیگران آزاد شده باشند.» (سارتر، ۱۳۸۵: ۸۱) در این شکل، آفتاب راه مردم می‌شود و آنان را پیامبر گونه بدون هرگونه چشمداشت راهنمایی می‌کند. در نگاه روشنگرانه‌ی ناصرخسرو مردمان را به دانایی تشویق می‌کند؛ زیرا نادانی را مهمترین بلای مردم و زمینه ساز سلطه‌گری سلاطین می‌داند. بنابراین دانایی مقدمه‌ی رهایی و آزادی است. در نگاه او جهل مساوی با نیستی و عامل تمامی بدبختی‌ها و موجب در

«کمینگی ماندن» آدمی است؛ اما دانایی موجب بودن‌ها و هست‌ها و رهایی از بارهای گرانی است که بر انسان و اجتماع تحمیل شده است:

جهل چون در دو علم چو درمان	جهل مانند نیست و علم چو هست
نست گردد به جاهلی نادان	هست ماند علم دانا مرد
برهانی روان ز بار گران	جهد کن تا ز نیست هست شوی

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۴۴۱-۴۴۲)

هویت مشترک همانند محافظتی است که منافع عمومی را در برابر هرگونه قدرت دور خواهد کرد و خواهان اشتراکات مادی و معنوی برای همه‌ی افراد جامعه خواهد شد. تأکید بر دانایی، باستان‌گرایی، یادآوری پیشینه‌ی تاریخی و نژاد ایرانی مهمترین تلاش‌های روشنگرانه ناصرخسرو برای احیای هویت و آزادی ایرانیان می‌باشد. زیرا «نقش روشنفکر باید به گونه‌ای باشد که به افزایش احساس هویتی مشترک، آن هم از نوع بسیار متعالی آن در جامعه ملی کمک کند». (سعید، ۱۳۸۳: ۴۹)

- روشنگری دینی: نظام ارزشی و فرهنگی، رفتارهای فردی و جمعی را کنترل و معین می‌کنند. روشنفکر با قرائت جدید و تفسیری نو از آن راه خطراتی چون بدعت‌گذاری را بر خود باز می‌کند؛ «زیرا هنجارهای غالب... پیوند بسیار عمیقی با ملت دارند... و همیشه در موضع قدرت هستند و خواهان پیروزی و توقع وفاداری و فرمانبرداری دارند.» (همان: ۵۵) هنجارهای غالب و رایج با ایجاد سلطه بر فکر، آدمی را به پیروی، فرمانبرداری و تأمین اهداف صاحبان قدرت وامی‌دارد. ناصرخسرو بر خود می‌داند که در مقابل علل هنجارهای کج بایستد و با خرافه‌ستیزی و قداست‌زدایی سعی در حل موانع و تحقق شرایط مطلوب فکری داشته باشد. بدون شک حکیم ناصرخسرو را می‌توان سرآغاز شاعران «نواندیش دینی» نامید. خردگرایی و پرهیز از جبرگرایی و تأکید بر آزادی انسان در انجام اعمال، مقدمه‌ی نواندیشی در اندیشه‌ی ناصرخسرو می‌شود. ناصرخسرو که با عقلانیت (خردورزی) به استقبال یافتن پاسخ به پرسش‌های مطرح شده‌ی اجتماعی و فرهنگی می‌رود. از سوی دیگر برای جامعه‌ی خود به طرح پرسش دست می‌زند. تا آنان را به تعمق و تفکر وادارد؛ زیرا پرسش، مخاطب را به بیداری و غفلت وامی‌دارد. شک و انتقاد هسته اصلی ویژگی روشنفکر است که نقش علمی و عملی وی با آن پیوند دارد. روشنفکر با براهین عقلی به آن چه که معارض‌ارزش‌های انسانی است، شک می‌کند. با طرح «پرسش‌های نگران کننده ... [به] رویاروی شدن

با سنت پرستی‌ها و جزم‌اندیشی‌ها (نه دامن زدن به آن‌ها...)» (سعید، ۱۳۸۹: ۳۰) می‌پردازد و مردم را که مخاطبان او هستند از وضع موجود آگاه می‌سازد. ناصر خسرو همواره با طرح پرسش‌های مکرر و متنوع، مخاطب را به اندیشیدن وامی‌دارد. «گاهی چون حکیمان، فارغ از توجه به ادیان، سؤالاتی مطرح می‌کند که به هیچ روی با اعتقادات مرسوم زمانه به ویژه اعتقادات دینی دمساز نیست، اگر طینت انسان زیباست چرا چهره‌ی رومی سفید و صورت حبشی سیاه است؟ اگر اصل سعادت‌مندی همه‌ی بندگان بود چرا یکی شوربخت و دیگری نیکبخت است؟ این همه اختلافات در آفرینش از کجاست؟...» (حلبی، ۱۳۸۶: ۲۴۴-۲۴۵) بنابراین چنین می‌سراید:

بارخدا یا اگر ز روی خدایی	طینت انسان همه جمیل سرشتی
چهره‌ی رومی و صورت حبشی را	مایه خوبی چه بود و علت زشتی؟
طلعت هند و روی ترک چرا شد	همچو دل دوزخی و روی بهشتی؟
از چه سعید افتاد از چه شقی شد	زاهد محرابی و کشیش کنشی؟
چيست خلاف اندر آفرینش عالم	چون همه را دایه و مشاطه توگشتی
نعمت منعم چراست دریا دریا	محنت مفلس چراست کشتی کشتی؟»

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۱۷۴)

این پرسش‌ها و پرسش‌های دیگر در دیوان ناصر خسرو سؤالات عقیدتی و دینی هستند که ناصر خسرو در پی پاسخ به آن‌هاست. از سوی دیگر بر این باور است که خرافه نظام ارزشی را به سمت و سوی انحطاط سوق می‌دهد. زیرا خرافه نتیجه فاصله گرفته از فرهنگ دینی معیار است. «روشنفکر فردی است که از استعداد و قابلیت نشان دادن، تجسم بخشیدن و با صراحت بیان کردن پیامی، طرز فکری، فلسفه‌ای یا عقیده‌ای برای گروهی از مردم برخوردار است. این نقش بسیار دشوار است و روشنفکر نمی‌تواند آن را ایفا کند مگر با این درک و احساس که وظیفه او آشکارا برانگیختن پرسشهای نگران کننده است و رویارو شدن با سنت پرستی‌ها و جزم‌اندیشی‌ها (نه دامن زدن به آن‌ها) است... روشنفکر فردی است که دلیل بودنش به عهده گرفتن نمایندگی تمام مردم و بیان تمام مسائل مهمی است که به طور معمول فراموش می‌شوند و یا بر روی آن‌ها سرپوش گذاشته می‌شود. او مُبشر آشکار دیدگاهی خاص است، کسی که با وجود تمام موانع ممکن پیامش را با صراحت تمام به گوش مخاطبان خود می‌رساند.» (سعید، ۱۳۸۳: ۳۰-۳۲) او در مقابله با اندیشه‌ی

مذهب کرامیه که صواب و خطا، طاعت و معصیت بنده به خواست خدا انجام می‌گیرد؛ چنین پاسخ می‌دهد:

گوئید که بدها همه بر خواست خداست جز کفر نگوئید چو اعدای خدائید

(ناصر خسرو، ۱۳۸۷: ۴۴۸)

و باورهای خرافه‌ای و انحراف از اصول انسانی برخی از مرجئه را رد می‌کند؛ زیرا که می‌گفتند: کسی «لا اله الا الله و محمد رسول الله» بگوید و حرام را حلال و حلال را حرام بدانند به بهشت می‌رود، هرچند زنا و سرقت و قتل و شرب خمر کند. ناصر خسرو در برابر انحراف‌های آنان چنین پاسخ می‌دهد:

ابلیس لعین بدین زمین اندر	ذریّت خویش دیدی بسیاری
یک چند به زاهدی پدید آمد	بر صورت خوب طیلسان داری
بگشاد به دین درون در حیل	بر ساخت به پیش خویش بازاری
گفتا که «اگر کسی به صد دوران	بوده‌ست ستمگری و جباری
چون گفت لا اله الا الله	نایدش به روی هیچ دشواری
تا هیچ نماند ازو بدین فتوی	در بلخ بدی و نه گنه‌کاری

(همان: ۵۱-۵۲)

از دیگر ویژگی‌های نواندیشی ناصر خسرو آن است که ایمان و عقیده بدون شناخت را باطل و مهمل می‌شمارد. او بر این باور است که ایمان واقعی و ارزشمند توأم با معرفت و فهم است:

چو دانش نداری تو، در پارسائی	بسان لگامی بُوی بی دهانه
خدای از تو طاعت به دانش پذیرد	میر پیش او طاعت جاها لانه

(همان: ۴۱-۴۲)

«روشنفکر ذاتاً بر ضد قداست است؛ یعنی بر ضد جامعه‌ای است که شفافیت و حقیقت را قبول ندارد. در حالی که به راحتی می‌پذیرد که اصول اساسی‌اش همین دو عامل است. از این رو عمل روشنفکر «افسون‌زدایی» از این جامعه و روشنفکری است: یعنی کار او مشاهده و آشکارسازی فاصله‌ی موجود است بین ارزشهایی که «کل جامعه» -یعنی نظام حاکم- آنها را لازم و قطعی

شناخته است و تحقق آنها در امور قضایی، اداری و اجتماعی. یعنی نقد واقعیت موجود از طریق گفتار و نوشتار و به نام آزادی.» (سارتر، ۱۳۸۵: ۱۹-۲۰)

ناصرخسرو ایمان بدون شناخت را مایه‌ی هلاکت انسان دانسته است. همچنین پذیرفت اعتقادات و باورها را با تقلید را نفی می‌کند و مخاطب خود را بر آن می‌دارد که به تحقیق پردازد. او مذهبی که بدون فکر و اندیشه پذیرفته شده است را با «مذهب خر» مقایسه می‌نماید:

جهان را بنا کرد از بهر دانش خدای جهاندار بی یار و یاور
تو گوئی که چون و چرا را نجویم سوی من همین است بس مذهب خر

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۳۰۸)

روشنفکر «هیچ مایل نیست راه حل‌های ساده و کلیشه‌های حاضر و آماده و یا دلایل بسیار خوشایند و چاپلوسانه‌ای را که مؤید گفتار و کردار صاحبان قدرت و افراد عادی است بپذیرد. و این را نه با بی‌میلی و بی‌اعتنایی، بلکه به طور جدی و بر زبان عمل، علناً بر زبان می‌آورد.» (سعید، ۱۳۸۳: ۴۲) ناصرخسرو تفسیر و نقد دموکراتیک از دین و مذهب و کارکرد آن متناسب با روزگارش را با تأویل فراهم می‌نماید؛ تا مخاطب را از ظاهربینی و اندیشه‌های بسته به آزاداندیشی رهنمون کند. او علمای دین که با استناد جستن به ظاهر دین مخاطبان خود را می‌فریبند؛ رسوا می‌کند و بیهودگی ادعاهایشان را با صراحت بیان، آشکار می‌سازد:

بر سر منبر سخن گویند، مر او باش را از بهشت و خوردنی حیران همی زین سان کنند
ورنگوئی جای خورد و کردنی باشد بهشت بر تواز خشم و سفاهت چشم چون پیکان کنند
(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۱۵۱)

در دیوان قصاید ناصرخسرو متون دینی دارای دو وجه ظاهر و باطن است. ظاهر را تنزیل و باطن را تأویل می‌نامد. او برای فهم و قرائت متون دینی بر تأویل یا بطن قرآن تأکید و تکیه می‌کند: هر که بر تنزیل بی تأویل رفت او به چشم راست در دین اعوار است (همان: ۳۴)

علم تأویلی به تنزیل اندرست وز مثل دارد به سر بر قوفله
(همان: ۲۸۱)

در نزد ناصرخسرو متون دینی «تعبیری رمزی و تمثیلی، حقایق عقلی و فلسفی مجرد است؛ یعنی آنچه را که اهل تأویل به صورت مجردات عقلی و حقایق فلسفی ادراک می‌کنند، خدای تعالی از آن معانی، برای توده‌ی مردم، در قرآن مجید به صورت رمزی و تمثیلی از میوه، شیر، شهید، حور و قلمان و لذات دیگر تعبیر فرموده است تا آسانتر در یابند و راحت‌تر بدان‌ها دل بدهند.» (حلبی، ۱۳۸۶: ۲۴۱-۲۴۰) به نظر وی حقیقت عبادات نیز از این قاعده مستثنی نیست. بنابراین قشری‌نگران از معنی بی‌خبرند، گریزان هستند:

خلق همه فتنه بر مَثَل اند	تو ز پس مغز و معنی مثلی
مغز تو داری و پوست اهل مَثَل	وز همگان تو نفور زین قبلی
بر ظاهر امثال مرو که ت نفزاید	نزد عقلا جز همه خواری و نکالی»

(ناصرخسرو، ۱۳۸۷: ۲۴۵)

برای نمونه در تفسیر و تأویل داستان حضرت آدم می‌آورد که ظاهر داستان را رها کن و به دنبال معانی و مفاهیم درونی آن باش؛ زیرا که سود و نفع در معنی است:

ای به سر برده خیره عمر طویل	همه بر قال و گفتن قیل
خبر آری که این روایت کرد	جعفر از سعد و سعد از اسمعیل
که پسر بود دو مر آدم را	مه قایل و کهترش هایل
اندرین قصه نفع و فایده چیست؟	بنمای آن و بفکن این تطویل

(همان: ۱۲۳)

ناصرخسرو با قرائت جدید و تفسیری نو از نظام ارزشی و فرهنگی راه خطرانی چون بدعت گذاری را بر خود باز می‌کند؛ زیرا هنجارهای غالب و رایج با ایجاد سلطه بر فکر، آدمی را به پیروی، فرمانبرداری و تأمین اهداف صاحبان قدرت وامی‌دارد. ناصرخسرو بر خود می‌داند که در مقابل علل هنجارهای کج بایستد و با خرافه‌ستیزی و قداست‌زدایی سعی در حل موانع و تحقق شرایط مطلوب فکری داشته باشد.

۳- نتیجه

زمانه‌ی ناصرخسرو، روزگار حاکمیت سیاسی سلجوقیان غیر ایرانی و حاکمیت عقیدتی خلفای عباسی بر ایران است، زمانه‌ای که ساختارهای فرهنگی و نظام‌های ارزشی بویژه هویت ایرانی از سقوط ساسانیان تا روزگار ناصرخسرو در معرض خطر نابودی و دگرگونی حاکمیت سیاسی و عقیدتی غیر ایرانی بود. اندیشه و رویکرد روشنفکری او واکنش به حاکمیت سیاسی و عقیدتی بیگانگان و سختگیری‌های ایدئولوژی آنان است. گرایش فکری و ادبی خردگرای ایرانی -شعوبیه- به دنبال قابلیت بود تا برای دفاع از آزادی و کرامت انسان در تقابل حاکمیت سیاسی و تفکر انحراف رفته در نحله‌های ادبی، مبارزه خود را ادامه دهد و برای بازتولید معانی اصیل این مفاهیم تلاش می‌کند. ژرف‌ساخت اندیشه‌های ناصرخسرو با جنبش خردگرای ایرانی -شعوبیه- در تاریخ ایران همسو است. مبنای رویکرد روشنفکری او آن است که برای پاسداشت انسان به شناخت مبتنی بر عقل تأکید می‌ورزد و همواره آدمی را برای تشخیص درست از نادرست و پرهیز از لغزش‌ها بدان رهنمون می‌کند. از ژرف‌ساخت‌های دیگر آن است که درباره‌ی اختیار و آزادی به حدّ میان جبر و اختیار عقیده دارد. در نگاه او انسان باید در انجام افعال آزاد باشد. انسان در مبنای فکری ناصرخسرو پاک نهاد است و حتی انسان را موجودی خدایی می‌نامد. اصالت انسان در فضایل، آراسته شدن به هنر و سخندانی، توانایی‌های فردی انسان می‌داند. وجه یگر رویکر ناصرخسرو در روشنفکری از نقش عملگرایانه‌ی اوست که بی‌باکانه سرکوبی‌های دینی و نابرابری‌های اقتصادی خلفای عباسی و سلاطین سلجوقی را در دفاع از حقوق مردم محکوم می‌کند و خلافت خلفای عباسی را نامشروع می‌داند. نقش دیگر روشنفکری ناصرخسرو آشکار نمودن نظام‌های ارزشی و انحراف ارزش‌ها از ساختار طبیعی است؛ بر خود می‌داند که با تواندیشی دینی در برابر علل هنجارهای کج بایستد با پرسشگری بنیان فکری غلط را سست می‌کند. او ایمان بدون شناخت را بی ارزش و گاه مایه هلاکت انسان دانسته است. بر تأویل گرایی در مباحث دینی اصرار دارد. ناصرخسرو می‌خواهد اندیشه‌ی آزادی‌خواهانه و هویت بخشی را در دو حوزه‌ی احیای فرهنگی و استقلال سیاسی محقق سازد. تفکرات سیاسی وی درستیز با سلطه‌ی سلجوقی و خلافت بغداد جلوه یافته است. در حوزه‌ی فرهنگ با یادآوری داشته‌های فرهنگی و تلاش برای بازگشت به خویشتن، سعی در احیای هویت و آزادی ایرانیان دارد.

منابع

- ۱- احمدی، بابک؛ کار روشن‌فکری؛ چ دوم، تهران: انتشارات مرکز، ۱۳۸۷.
- ۲- اخلاق، حسن؛ سنت روشنگری در اسلام و غرب؛ چ نخست، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۸.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی؛ پیوند شعر و فکر نزد ناصر خسرو؛ در مجموعه مقاله‌های یادنامه ناصر خسرو؛ انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، صص ۳۱-۵۹. ۱۳۵۵.
- ۴- پیگولوسکایا، ن و دیگران؛ تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده‌ی هجدهم، ترجمه کریم کشاورز؛ چ چهارم، تهران: انتشارات پیام، ۱۳۵۴.
- ۵- حلبی، علی اصغر؛ تاریخ فلسفه در ایران و جهان اسلامی؛ چ دوم، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۶.
- ۶- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، دانشگاه تهران: مؤسسه‌ی دهخدا، ۱۳۳۷.
- ۷- راوندی، مرتضی؛ تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲؛ چ سوم، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۲۵۳۶.
- ۸- سارتر، ژان پل؛ در دفاع از روشنفکران؛ ترجمه‌ی رضا حسینی؛ چ دوم، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۵.
- ۹- سعید، ادوارد؛ نشانه‌های روشنفکران؛ ترجمه‌ی محمد افتخاری؛ چ دوم، تهران: آگاه، ۱۳۸۳.
- ۱۰- صفا، ذبیح اله؛ تاریخ ادبیات در ایران؛ ج ۲؛ چ پانزدهم، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۱.
- ۱۱- فرزاد، عبدالحسین؛ نقد و بررسی اندیشه خردگرایی و آزاد اندیشی در شعر متنبی شاعر عرب و ناصر خسرو قبادیانی، مجله علمی پژوهشی شناخت؛ شماره ۴۵ و ۴۶ بهار و تابستان: تهران، ۱۳۸۴.
- ۱۲- کاسیرر، ارنست؛ فلسفه روشنگری؛ ترجمه‌ی یداله موقن؛ چاپ سوم، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۹.
- ۱۳- مجلسی، محمد تقی؛ بحار الانوار؛ ج ۴، لبنان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۴.
- ۱۴- ممتحن، حسینعلی؛ نهضت شعوبیه؛ چ سوم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۵.
- ۱۵- ناصر خسرو، ابومعین؛ دیوان اشعار؛ تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق؛ چ پنجم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران. ۱۳۷۸.
- ۱۶- نوروزی، محمدجواد؛ مبانی فکری سکولاریسم؛ معرفت، سال (۶۵) (پیاپی ۲۲) قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، پاییز، صص ۲۲-۳۴. ۱۳۷۶.